

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی

عبدالهادی فقهی زاده^۱
معصومه آگاهی^۲

چکیده

در صحیح بخاری و صحیح مسلم چند روایت تاریخی از قرآن کریم با موضوع ابتدای وحی، کیفیت نزول، تدوین قرآن و مصحف شخصی عایشه روایت شده است که آنها را ابتدا از طریق عرضه با قرآن و تحلیل عقلی و سپس با عرضه به احادیث اهل بیت (ع) ارزیابی کرده‌ایم و در نهایت به این نتیجه رسیده‌ایم که روایت معروف «بدء وحی» که آغازگر بیشتر کتب تاریخ قرآن است، فاقد صحت است. چنان که روایات کیفیت نزول، تدوین قرآن و وقوع تحریف به تقیصه با مبانی قرآنی و عقلی در تعارض‌اند و از نظر متنی، شروط صحت را ندارند.

کلید واژه‌ها: تاریخ قرآن، عایشه، صحیحین، نزول وحی، ابتدای وحی.

طرح مسأله

روایات تاریخ قرآن در کتب روایی فریقین، مبنا و محور اصلی مباحث تاریخ قرآن قرار گرفته است و از این رو از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. برخی از این روایات که با فرض صحت در صحیحین نیز ذکر شده است، با مبانی مسلم قرآنی، عقلی و روایی

feghhizadeh@gmail.com

magahi52@gmail.com

۱- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: 1389/3/13 - تاریخ پذیرش: 1389/6/16

98-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
ناسازگارند و در گزارش آنها، قواعد علم الحدیثی به درستی رعایت نشده است، ضمن
آن که در مدلول برخی از آنها ابهام‌هایی وجود دارد که اعتماد به صحت آنها را دشوار
نشان می‌دهد. بنابراین و از آن جا که محتوای این روایات، تصویر کننده تلقی مسلمانان
و مستشرقان از قرآن و وحی تلقی می‌گردد، در مقاله حاضر، با کنار گذاردن پیش فرض
صحت، آنها را نقد و ارزیابی و صحتشان را واکاوی می‌کنیم.

روایت آغاز نزول وحی

اهمیت و جاذبه دریافت نخستین وحی الهی توسط پیامبر (ص) برای تاریخ نویسان
قرآنی و مفسران تا آن جاست که تقریباً همگی به نقل آن پرداخته‌اند. (رک: طبری،
2/50-46؛ حمیری، 1/155؛ حجتی، 34-33 و 37-35؛ حجتی کرمانی، 37؛ ابیاری،
28-26؛ کردی، 30؛ مرتضی عاملی، 2، 293؛ رامیار 57-53؛ طباطبایی، 20/329 و
معرفت، 18)¹ چنان که در بیشتر کتب تاریخ قرآن شیعه و اهل سنت، داستان آغاز نزول
بر اساس حدیث «بدء الوحی» نقل شده است. بخاری در الجامع الصحیح این روایت را
این گونه بازگو کرده است: «در آغاز، وحی به صورت رؤیای صالحه بر آن حضرت
پدیدار می‌شد. این رؤیاها مانند سپیده دمان بود. آنگاه علاقه به تنهایی و خلوت‌گزینی
در پیامبر (ص) فزونی گرفت؛ از این رو به غار حراء می‌رفت و شب‌ها به عبادت
مشغول می‌شد... روزگاری به این ترتیب گذشت تا آن که در غار حراء، پیک حق بر او
در رسید و فرشته وحی نزد او آمد و خطاب به او گفت: بخوان. گفت: خواندن نتوانم؛
فرشته وحی او را برگرفت و سخت فشرد، به گونه‌ای که ناتوان شد؛ سپس رهایش کرد
و گفت: بخوان. گفت: خواندن نمی‌توانم. پس برای بار دوم او را گرفت و فشار داد به
نحوی که طاقتش به انتها رسید. سپس رهایش کرد و گفت: بخوان. گفت: خواننده
نیستم. سر انجام دیگر باره او را در برگرفت و به سختی فشار داد. سپس گفت: «اقرء
باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرء و ربک الاکرم» (العلق، 1-3) رسول

1- لازم به ذکر است مرتضی عاملی، طباطبایی و معرفت صحت روایات فوق را نپذیرفته‌اند.

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی ----- ۹۹

خدا(ص) که قلبش به لرزه و اضطراب افتاده بود نزد خدیجه رفت و گفت: مرا بپوشان، مرا بپوشان؛ خدیجه او را پوشانید تا این که ترس او زائل شد. او خبر را برای خدیجه بازگو کرد و گفت: بر جانم ترسیدم. خدیجه گفت: هرگز، به خدا سوگند خداوند هرگز تو را خوار نگرداند. تو صلۀ رحم می‌کنی، درمانده را در می‌یابی، میهمان را می‌نوازی، ... سپس هر دو نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی - پسرعموی خدیجه - رفتند که نصرانی بود و کتاب عبری می‌نوشت و آن چه را خدا می‌خواست از انجیل به عبری می‌نگاشت. او بسیار پیر و نابینا شده بود. خدیجه به او گفت: ای پسر عمو به برادرزاده‌ات گوش بسپار. ورقه به او گفت: ای برادرزاده چه می‌بینی؟ در این هنگام رسول خدا (ص) او را از آن چه دیده بود آگاه کرد. ورقه به او گفت: این همان ناموسی است که خدا بر موسی فرستاد... کاش زنده باشم و ببینم که قومت تو را از دیار خود اخراج می‌کنند. رسول خدا (ص) گفت: آیا ایشان مرا اخراج خواهند کرد؟ پاسخ داد: بلی، هرگز کسی چیزی مثل آن چه تو آورده‌ای نیاورد، مگر آن که مورد دشمنی قرار گرفت. اگر دوران تو را درک کنم قطعاً یاریت خواهم کرد. سپس دیری نپایید که ورقه از دنیا رفت و دوره فترت وحی آغاز شد». (ن.ک: بخاری، 1/1)

نقد سندی و متنی روایت

راوی این روایت، عایشه، در زمان هجرت نه ساله و به هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص) هجده ساله بوده، (ابن خلکان، 3/1) که به این ترتیب به یقین در زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) حاضر نبوده است. از این رو، روایت فوق، در حقیقت مرسل است که گروه پرشماری از علما بر عدم حجّیت آن اتفاق نظر دارند. (ن.ک: مامقانی، 61)

در سلسله روایان این حدیث زهری و عروه بن زبیر قرار دارند که ترجمه آنان چنین است:

♦ زهری: از اعوان ظالمان بود و به آنان اعتماد داشت. عامل بنی امیه، کاتب هشام بن عبدالملک و معلم فرزندان او بود؛ هم چنین از فقیهان کوفه که از اطاعت علی(ع) سربر تافتند.

100-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
♦ عروه بن زبیر را برخی منافق خوانده‌اند. از جمله تابعانی است که اخبار ناشایست درباره علی (ع) نشر می‌دادند. سماع زهری از او ثابت نیست؛ ولی اهل حدیث در سماع او اتفاق دارند. (ن.ک: عاملی، صحیح، 4/2-293)

اصل وجود رؤیا پیش از بعثت پیامبر اکرم (ص) امری است که در روایات اهل بیت (ع) به آن تصریح شده است. به طور نمونه امام باقر (ع) در بیان فرق «رسول» و «نبی» می‌فرماید: «رسول کسی است که جبرئیل را مقابل خود می‌بیند و با او سخن می‌گوید، و اما نبی در خواب می‌بیند، چنان که ابراهیم (ع) در خواب دید و چنان که رسول خدا (ص) قبل از آن که به او وحی شود آن چه را که از اسباب نبوت بود دید، تا آن که جبرئیل از جانب خدا رسالت را برای او آورد و آن گاه که نبوت و رسالتش جمع گشت، جبرئیل به محضرش می‌رسید و با او سخن می‌گفت.» (مجلسی، 54-55/11) آن چه در مورد این رؤیاها اهمیت دارد این است که موضوع، محتوا و کیفیت این رؤیاها نه در روایات نبوی و نه در خلال روایات معصومین (ع) مطرح نشده‌است.

به علاوه قرآن کریم که در مواردی از خواب‌های انبیاء، حتی پیش از رسیدن به مقام رسالت، و خواب‌های غیر پیامبران پرده برداشته‌است، در خصوص رؤیاهای پیش از بعثت پیامبر اکرم (ص) ساکت است؛ چنان که در باره رؤیای یوسف (ع) در کودکی، به تفصیل سخن گفته (یوسف، 5)، ماجرای خواب ابراهیم (ع) را بازگو کرده (صافات، 102)، از رؤیاهای پیامبر اکرم (ص) پس از بعثت خبر داده. (الاسراء، 60؛ فتح، 27) و حتی خواب عزیز مصر را بیان کرده، (یوسف، 43) در صورتی که به جزئیات رؤیاهای پیش از بعثت پیامبر اکرم (ص) اشاره‌ای نکرده‌است.¹

نکته دیگر، تعبیر «صالحه بودن» این رؤیاها در روایت صحیحین است؛ حال آن که تعبیری که در قرآن و عرف، برای رؤیاهایی که در بیداری تأویل می‌یابند به کار می‌رود، «رؤیای صادق» یا «رؤیای حقه» است. (الصافات، 105؛ الفتح، 27؛ یوسف، 100) چنان

1- به تعبیر دیگر امری که خدا، رسول خدا (ص) و اهل بیت او (ع) درباره آن سکوت اختیار کرده‌اند، امری است مختص پیامبر اکرم (ص) و مربوط به شئون نبوتش، که فهمیدن آن برای ما نه ممکن است و نه مفید.

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی -----۱۰۱
که وقتی یوسف (ع) را به واسطه صحت تأویل خواب مورد خطاب قرار می‌دهند، او را «صدیق» می‌نامند. (یوسف، 46) در منابع روایی شیعه نیز تعبیر «رؤیای صادقه» به کار رفته است. به طور مثال از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که رؤیای صادقه یک جزء از هفتاد جزء نبوت است (مجلسی، 283/49) و نیز اولین قدم در نبوت، رؤیای صادقه است. (مجلسی، 193/18)

تعبیر دیگری که در این روایت معنای مشخصی ندارد، تشبیه خواب‌های پیامبر اکرم (ص) به «فلق الصبح» است. به راستی فلق صبح چه ویژگی دارد که رؤیا به آن مانند شده است؟ فلق صبح، شکافتن پرده شب با نخستین اشعه آفتاب است و در مورد نور و روشنایی به کار می‌رود. (ابن منظور، 1/310) این تعبیر، هر چند شاعرانه است، اما برای توصیف خواب به کار نرفته است.

افزون بر اینها در متن روایت آمده است: «فرشته به او گفت: بخوان، گفت من خواننده نیستم...»؛ آن‌گاه عبارت «بخوان» را سه مرتبه تکرار می‌کند؛ حال آن که معلوم نیست پیامبر اکرم (ص) چه چیز را باید بخواند. از سوی دیگر، قرآن در همه آیاتی که پیامبر اکرم (ص) را مخاطب قرار داده، واژه «قل» را به کار برده است. (الاعراف، 158) یعنی پیامبر اکرم (ص) را مأمور می‌کند که پیامی را تکرار کرده، به آدمیان برساند. در مقابل، هرگاه سخن از خواندن آیات قرآن در میان است، از واژه «تلاوت» استفاده می‌کند. (البقره، 128؛ العنکبوت، 48) به این ترتیب در دو مرتبه نخست، متعلق اقرأ^۱ معلوم نیست و فقط در سومین مرتبه، فرشته وحی آن چه را باید پیامبر اکرم (ص) بخواند، به او سرمشق می‌دهد. سؤال این است که اگر لوحی برای خواندن وجود داشته، چرا به آن اشاره نشده است؟ و اگر لوحی برای خواندن وجود نداشته و پیامبر اکرم (ص) صرفاً موظف به تکرار آیات نازل شده، چرا فرشته وحی از همان ابتدا آیات را بر او نخوانده است؟

۱- برخی از محققان برآنند که متعلق «اقرأ» به قرینه آیات بعدی «صلاه» است (نک: نکونام، مقاله تفسیر سوره «العلق» در بستر تاریخی، 66-75)؛ اما باید توجه داشت که این دیدگاه مبتنی بر آن است که سوره حمد پیش از سوره علق نازل شده باشد. (همان، 65)

102-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
بر طبق این روایت، جبرئیل پیامبر اکرم (ص) را گرفت و به سختی فشرد، تا آنجا که نزدیک بود قالب تهی کند و او را به خواندن امر کرد. پیامبر (ص) به او گفت که نمی‌تواند بخواند اما جبرئیل باز نه ایستاد و مجدداً پیامبر (ص) را گرفت و فشرد و دوباره رها کرد ... تا سه مرتبه. در این جا چند سؤال مهم پدید می‌آید:
آیا جبرئیل مجاز است پیامبر اکرم (ص)، افضل انبیاء الهی را بترساند؟ چرا جبرئیل عذر پیامبر (ص) را مبنی بر عدم توانایی بر خواندن نمی‌پذیرد؟ چرا جبرئیل در دو مرتبه نخست پیامبر (ص) را تصدیق نکرد؟ چرا پیامبر (ص) در مقابل رفتار خشن جبرئیل از خود دفاع نکرد و آن گونه که موسی (ع) به صورت عزرائیل سیلی زد (بخاری، 4/130) رفتار نکرد؟ و سؤالات دیگری از این قبیل.

به علاوه، قرآن فرشتگان الهی را با اوصاف کرامت، نیکوکاری، عدم استکبار و جز اینها ستوده است¹ و در مورد جبرئیل نیز صفت «کریم» (التکویر، 19) را به کار برده است. آیا چنین رفتاری با کرامت فرشته الهی سازگار است؟ فرشته‌ای که به سبب گرامی داشت پیامبر (ص) بدون اجازه بر او وارد نمی‌شد و در مقابل او بنده‌وار می‌نشست، (ابن بابویه، 81) آیا سزاوار است با او چنین رفتار کند؟

در این داستان پیامبر (ص) پس از دریافت نخستین آیات الهی و رسیدن به مقام رسالت، سخت مضطرب و پریشان می‌شود و بر خود می‌لرزد؛ چنان که از همسر خود می‌خواهد او را بپوشاند و اعتراف می‌کند که برجان خویش ترسیده است.

از میان تمامی پیامبران الهی که وصف آنان در قرآن آمده، تنها ماجرای آغاز رسالت موسی (ع) بازگو شده است. در این ماجرا که در سه موضع قرآن تکرار شده، از ترس موسی (ع) یاد شده است. دقت در این آیات نشان می‌دهد که ترس موسی (ع) زمانی بود که عصایش به مار و در نوبتی دیگر به اژدها بدل شد. (النمل، 10) در این هنگام خداوند او را از ترسیدن برحذر داشت و فرمود: «رسولان نزد من نمی‌ترسند» به عکس،

1- جز در مورد نگهبانان دوزخ که به غلاظ و شداد وصف شده اند (التحریم، 6) و فرشتگانی که جان کفار را به سختی می‌ستانند. (النازعات، 1)

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی -----۱۰۳
از آیات قرآن چنین برمی آید که موسی (ع) به سخن گفتن با خدا سخت شائق و مایل بود و حتی سخن خویش را اطلاع می داد. (القصص، 18) روشن است که اطلاع سخن نه تنها مبین ترس و اضطراب نیست که حاکی از علاقه و اشتیاق به مخاطب است و شاید همین اشتیاق باعث شد موسی (ع) در رفتن به وعده گاه شتاب کند. (طه، 83)

به علاوه، در قرآن کریم، نزول آیات الهی بر پیامبر اکرم (ص)، عامل تثبیت قلب او (الفرقان، 32؛ النحل، 102) و بشارت برای او و مسلمانان و مؤمنان (البقره، 97) شمرده شده است. در روایات شیعی نیز تصریح شده است که تفاوت میان وحی الهی و وسوسه های شیطانی، همان آرامشی است که مخاطب وحی در خود احساس می کند. (مجلسی، 18/262) تعبیر امام علی (ع) از نزول وحی و آغاز رسالت پیامبر (ص) به «نور وحی و رسالت و رایحه نبوت» (سیدرضی، خطبه قاصعه) شاهد دیگری بر لطافت و روحانیت واقعه نزول وحی است که با خشونت، وحشت و اضطراب سازگاری ندارد. از سوی دیگر، قرآن ذکر خدا را عامل اطمینان و طمأنینه می داند (الرعد، 28) و برترین ذکر را، خود قرآن معرفی می کند، (النحل، 44) حال چگونه ممکن است کلامی که ویژگی آن اطمینان بخشی و تثبیت است، در نخستین مخاطب خود، ترس و وحشت ایجاد کند؟

عبارت دیگری که در این داستان جلب نظر می کند «زملونی» است. یعنی مرا بپوشانید. بر این عبارت دو اشکال وارد است: لغوی و مفهومی.

◆ لغوی: در این روایت آمده است که چون پیامبر (ص) بر خدیجه وارد شد، خطاب به او فرمود: «زملونی»، یعنی با آن که مخاطب یک نفر بیش نبود، به جای گفتن «زملینی»، فرمود: «زملونی». اگر فرض کنیم که علی (ع) نیز در آن هنگام حاضر بوده، می بایست لفظ «زملانی» به کار می رفت.

◆ مفهومی: چنان که در دانش جدید ثابت شده است، بر اثر ترس شدید، هورمونی¹ در بدن ترشح می شود که دمای بدن را کاهش می دهد و در نتیجه، احساس سرما در

1- این هورمون «آدرنالین» نام دارد و از غدد فوق کلیوی ترشح می شود.

104-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
شخص پدید می‌آید. به عبارت دیگر درخواست پیامبر (ص) از خدیجه برای پوشاندن،
مؤید ترسی غیر عادی است که سبب سرد شدن بدن است؛ حال آن که عایشه در
روایت دیگری می‌گوید هنگام دریافت وحی، در سرمای سخت از پیشانی پیامبر (ص)
عرق می‌چکید. (بخاری، 2/1) روایات دیگری نیز که حالات پیامبر (ص) را در هنگام
دریافت وحی توصیف کرده‌است، گویای برافروختگی و عرق کردن ایشان در این
حالت‌اند، نه احساس سرما که حق نیز همین است، زیرا قرآن، وحی را «قول ثقیل»
(المزمل، 5) نامیده است و دریافت امور سخت و سنگین با احساس سرما و کاهش
دمای بدن تناسبی ندارد.

نکته دیگری که در این داستان وجود دارد، به عبارت «لقد خشیت علی نفسی» بر
می‌گردد. چنین کلامی از هیچ یک از رسولان الهی گزارش نشده‌است. قرآن در دو
موضع از «خوف» موسی (ع) سخن می‌گوید. یکی ایجاس موسی (ع) در نفس خویش
(طه، 67) که نشان‌دهنده خفیف بودن و پنهانی بودن آن است، (طباطبایی، 177/14) این
ترس هنگامی رخ داد که موسی (ع) نگران بود مبدا مردم از ساحران اثر بپذیرند و برای
دیدن معجزات و شنیدن براهین او شکیبایی نکنند؛ افزون بر آن که این خوف، ترس
موسی (ع) برجان خویش نبود، بلکه در مقام ابلاغ رسالت الهی بود، از این رو، خداوند
برای تسلی او می‌فرماید: خوف نکن که قطعاً تو برتری. (طه، 68) دیگر، زمانی که
خداوند به او مأموریت داد به نزد فرعون برود و او را به توحید دعوت کند، موسی (ع)
در این هنگام از خوف کشته شدن سخن می‌گوید و دلیل خود را چنین عنوان می‌کند:
«من کسی از ایشان را کشته‌ام، بیم آن دارم که مرا بکشند». (القصص، 33) بنابراین معنای
این سخن آن نیست که موسی (ع) از نفس کشته شدن می‌ترسد، بلکه از این بیم دارد
که مبدا به مجرد دیدن او به مجازات قتل ناخواسته قبطی، قصاص‌اش کنند و مأموریت
او را ناتمام بگذارند. شاهد این مدعا ادامه کلام موسی (ع) است که درخواست می‌کند
خداوند هارون را با او بفرستد تا او را تصدیق نماید. (القصص، 34) بنابراین می‌توان
دریافت اگر موسی (ع) برجان خود بیمناک بود، باید برای نرفتن عذر می‌آورد؛ حال آن
که او از خداوند یآوری توانمند طلب کرد که او را در انجام مسئولیتش یاری رساند.

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی -----۱۰۵
به این ترتیب، و بر طبق روایت بدء وحی، پیامبر اکرم (ص) تنها رسول الهی است که بر جان خویش ترسیده است، بی آن که فرعونى در میان باشد یا جماعتی که از انکار آنان بترسد. برآستی چگونه ممکن است پیامبری که خداوند دو بار به صراحت از او می‌خواهد جان خود را در راه هدایت خلق بیش از حد نیازارد، (الشعرا، 3؛ الکهف، 6) پس از دریافت پیام الهی بر جان خویش بیمناک باشد؟

نکته دیگری که در این داستان وجود دارد، جهل پیامبر (ص) به موقعیت خویش است. حادثه عظیمی برای او اتفاق افتاده و او حیران و سرگردان از آن چه رخ داده، محتاج کسی است که او را دلداری دهد و ترس‌اش را زائل گرداند؛ حال آن که بر اساس صدر روایت، پیامبر اکرم (ص) قبل از این که به رسالت برسد، رؤیاهای خاصی می‌دید که سر آغاز وحی بر او بود افزون بر آن که در روایتی از امام باقر (ع) به سخن گفتن پیامبر اکرم (ص) با جبرئیل در خواب پیش از بعثت نیز تصریح شده است، (نک: کلینی، 1/176) چنان که ماجرای سفر پیامبر اکرم (ص) در کودکی و ملاقات با بحیراء و بشارت رسیدن به مقام نبوت (حمیری، 116/1) می‌بایست پیامبر اکرم (ص) را برای روز موعود آماده کرده باشد.

در عین حال فراموش نکنیم که پیامبر اکرم (ص) سال‌ها پیش از بعثت (از اوان کودکی) از سوی بزرگ‌ترین فرشته الهی مراقبت و ارشاد می‌شد، (نک: سیدرضی، خطبه قاصعه) و پس از بعثت نیز به گواهی قرآن، به رسالت الهی خویش و ملزومات آن بصیرت داشت. (یوسف، 108) بر این اساس، آیا می‌توان تصدیق کرد چنین کسی پس از دیدن حقایقی آشکار در مواجهه با آن چه موعود اوست، دچار سردرگمی و حیرت گردد؟ اگر در چنین موقعیتی، با این همه وحشت و حیرت، خدیجه (س) به کمک او نمی‌شتافت، سرنوشت وحی و ادامه رسالت او چگونه رقم می‌خورد؟ آیا می‌توان باور کرد کسی که منتخب و برگزیده خداست، از سوی فردی که هم‌پایه او نیست، به موقعیت و مقام خود آگاه گردد؟

از این گذشته، بخش پایانی روایت بدء وحی را داستان ملاقات پیامبر اکرم (ص) و خدیجه (س) با ورقه بن نوفل شکل می‌دهد. ورقه بن نوفل یک مسیحی پیر و نابیناست

106-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389

که با انجیل آشنایی دارد و به محض شنیدن ماجرای بدء وحی، بدون اندک شک و تردیدی می‌گوید: «این همان ناموسی است که خداوند بر موسی نازل کرد». در این داستان پیامبر اکرم (ص) برای ورقه نقل کرده است که گاه، فرشته ای ناگهان در خلوت او ظاهر می‌شود و او را چندین بار سخت می‌فشرد و به حال خود رها می‌کند، حال آن که موسی (ع) بدون واسطهٔ ملک (فرشته) مورد خطاب خداوند قرار گرفته‌است. پیامبر اکرم (ص) برای تحنُّت و عبادت به غار حراء رفته بود، حال آن که موسی (ع) می‌خواست برای خانواده‌اش آتش تهیه کند. نخستین چیزی که خدا به پیامبر اکرم (ص) داد، جملاتی چند بود که بنا بر روایت بدء وحی، با فشار و شدت عمل به او القاء شد. در مقابل، آن چه به موسی (ع) عطا شد معجزهٔ عصا و ید بیضاء بود. حال چگونه ممکن است پیرمردی نصرانی از ماجرای موسی (ع) به رسالت محمد (ص) منتقل شود؟ آیا این روایت، به طور ضمنی سطح برتری از معرفت را برای ورقه بن نوفل، نسبت به پیامبر اکرم (ص) اثبات نمی‌کند؟ به راستی آیا فهم و تشخیص ورقه بن نوفل می‌تواند معیار وقوف پیامبر اکرم (ص) به مقام رسالت خویش قلمداد گردد؟

ذیل روایت، گویای پیشگویی ورقه مبنی بر هجرت پیامبر (ص) و وعدهٔ نصرت به او، در صورت حیات است. بنا بر این ورقه نخستین کسی است که رسالت پیامبر (ص) را می‌فهمد، ایشان را تصدیق می‌کند و وعدهٔ نصرت می‌دهد؛ حال آن که بر طبق شواهد تاریخی، ورقه با این که پس از هجرت وفات یافته، بر آیین نصرانیت مرده است. (نک: عاملی، صحیح، 3/2)

روایت کیفیت نزول وحی

حارث بن هشام از رسول خدا (ص) پرسید: ای رسول خدا! وحی چگونه بر تو وارد می‌شود؟ رسول خدا (ص) پاسخ داد: گاهی مانند صدای زنگ که شدیدترین حالت بر من است، سپس از من منقطع می‌گردد و من آن چه را گفته، حفظ کرده‌ام و گاهی

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی -----۱۰۷
فرشته به صورت مردی بر من متمثل می‌گردد و با من سخن می‌گوید و آن چه را
می‌گوید حفظ می‌کنم. عایشه می‌گوید: آری، دیده‌ام که در سرمای شدید وحی بر او
نازل می‌شود و چون وحی از او منقطع می‌گردد، از پیشانی او عرق فرومی‌ریزد.
(بخاری، 3/1؛ مسلم، 28/7)

نقد سندی و متنی روایت

سند روایت تا عایشه متصل است، اما کیفیت نقل عایشه از حارث بن هشام معلوم
نیست. آیا در آن حادثه واقعاً وی حاضر بوده و نزول وحی را دیده‌است؟ یا ماجرا را از
حارث بن هشام شنیده‌است؟ دقیقاً معلوم نیست. نکته دیگر آنکه این حارث بن هشام
همان ابن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم، ابو عبد الرحمن القرشی المخزومی، برادر
ابوجهل، و پسر عموی خالد بن ولید است. (ابن حجر، 687/1)

روایت فوق از جهت متن و محتوا، از سه بخش تشکیل شده است: صدای زنگ، تمثّل
فرشته، و تأثیر نزول وحی در ظاهر پیامبر(ص)، که در ادامه درباره هر کدام به اختصار
سخن می‌گوییم.

صلصله¹ الجرس². بر اساس این روایت، پیامبر(ص) گاه وحی را به صورت صدای
زنگ دریافت می‌کردند؛ به عبارت دیگر مجموع آیات نازل شده با صدای زنگ به
ایشان می‌رسید. اما آیا عملاً امکان چنین چیزی وجود دارد؟

در فیزیک جدید ثابت شده است که می‌توان فرکانس امواج صوتی را چنان تغییر داد که
کلام، هیأت اصلی خود را از دست بدهد، یعنی با جابجایی فرکانس‌ها، وضعیتی پدید
آورد که کلام به صورت صوتی نامفهوم و زنگ مانند شنیده شود. از این امکان در
کاربردهای نظامی استفاده می‌شود. به این ترتیب که مطالب سری و مهم را به شکل
فرکانس‌های در هم ریخته و نامنظم، در قالب امواج صوتی در فضا منتشر می‌کنند. اما

1- الصلصله: صدای برخورد قطعه‌ای از آهن به قطعه دیگر. (ابن منظور، 382/11)

2- الجرس: زنگوله‌ای که به گردن چهارپایان می‌بندند. (همان، 36/6)

108-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389

این صداها برای گوش عادی قابل فهم نیست و تنها در صورتی می‌توان از اطلاعات موجود در آن‌ها بهره برد که توسط دستگاه خاصی، فرکانس‌های اولیه، مجدداً منظم و مرتب شوند. (یانگ، 288/1) به این ترتیب امکان ارسال چنین اصواتی از نظر علمی وجود دارد اما آیا پردازش این اصوات و استنباط پیام وحی از آن، از جانب پیامبر اکرم (ص) عملاً ممکن بوده است؟ آیا دلیلی بر این پردازش خاص وجود دارد؟

طبق روایت مذکور، وحی به شکل صدای زنگ بر پیامبر (ص) نازل می‌شد و ظاهراً راه دریافت صدا و تحلیل و پردازش آن، گوش ظاهری بوده است. بنا بر این آیا می‌توان پذیرفت که سامعه پیامبر اکرم (ص) از توان پردازشگری خاصی برخوردار بوده است که مردم عادی از آن بی بهره بوده‌اند؟ آیا دلیل قرآنی یا روایی قاطعی در این زمینه وجود دارد که با نص «انما انا بشر مثلکم» (الکهف، 110) مخالف نباشد؟

به علاوه به نظر می‌رسد چنین شکلی برای نزول وحی در صورتی منطقی است که صدای زنگ مانند راه، همه بشنوند بدون آن که چیزی از آن بفهمند و پیامبر اکرم (ص) توانایی پردازش و دریافت کلام خدا از آن را داشته باشند.

نکته مبهم دیگری که در این روایت جلب نظر می‌کند عبارت «و قد وعیت عنه ما قال» است؛ زیرا فاعل «قال» معلوم نیست خدا؟ فرشته وحی یا خود وحی؟!

روایتی دال بر وقوع تحریف به نقیصه

در صحیح مسلم روایتی نقل شده است که گویای وقوع تحریف به نقیصه در قرآن است: «در آن چه از قرآن [بر پیامبر اکرم (ص)] نازل شد این بود که ده بار معلوم شیردهی، باعث محرم شدن است، سپس به پنج بار نسخ شد و رسول خدا (ص) وفات کرد در حالی که این آیات خوانده می‌شدند». (مسلم، 167/4)

روایت فوق با اضافاتی در مسند ابن حنبل (همو، 271/6) و سنن دارمی (همان جا، 157/1) و ابن ماجه قزوینی (همو، 625/1) از قول عایشه نقل شده است که شباهت این روایات از جهت موضوع و سبب صدور، بیانگر یکی بودن آنها با روایت صحیحین است.

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی ----- ۱۰۹

نقد سندی و متنی

اولاً روایت فوق، موقوف است و به پیامبر اکرم (ص) نمی‌رسد و وقوع تعارض میان نص^۱ پیامبر اکرم (ص) و کلام غیرجایز نیست. (مجلسی، 253/4) ثانیاً این روایت به طرق مختلف نقل شده که همه آنها با واسطه «عمره» به عایشه می‌رسد. با توجه به این که پنج یا شش راوی زن با نام «عمره» از عایشه روایت کرده‌اند، در سند حدیث، اشتراک وجود دارد (ابن حجر، 390/12) که خود از اسباب ضعف سند است. به علاوه برخی از این روایات، نسبت با روایات دیگر دارند که در سایر روایات نیست. اضافاتی از قبیل «رضاعه الکبیر»، «آیه رجم»، نحوه از بین رفتن این آیات به واسطه بلعیدن از سوی یک حیوان خانگی (رک: دارمی، 157/2 و ابن ماجه، 625/1) و نیز ابا داشتن برخی ازواج پیامبر (ص) از ورود کسی بر آنان با چنین محرمتی. (رک: احمد بن حنبل، 271/6)

گروهی بر اساس این روایت و در نتیجه قرآنی دانستن آن چه عایشه در نقل آن متفرد است، احکامی در علوم قرآن و فقه استنباط کرده و مبنای نظر و عمل خود قرار داده‌اند؛ حال آن که بدون تردید، آیه بودن و قرآنی دانستن چیزی به خبر واحد ثابت نمی‌شود. (نک: عسگری، 359-60/1)

به علاوه، قبول صحت روایت فوق به این معناست که آیه یا آیاتی تا زمان رحلت پیامبر (ص) جزء قرآن بوده اما پس از پیامبر (ص) از قرآن ساقط شده است، (ابن ماجه، 625/1) که پذیرش آن مقتضی وقوع «تحریف به نقیصه در قرآن» است.

از سوی دیگر، نحوه اضمحلال و از میان رفتن آیه یا آیات فوق، گذشته از آن که باعث وهن آموزه‌های اسلامی است، با وعده خداوند بر حفظ و پاسداری از کلام خود (الحجر، 9) در تعارض است؛ زیرا چگونه می‌توان باور کرد خدا وعده حفظ قرآن را

1- پیامبر اکرم (ص) فرمود: «رضاعت باعث حرمت نمی‌شود، مگر آن که استخوان را محکم کند و گوشت را برویاند» (بیهقی، 460/7)؛ «رضاعت از گرسنگی است»، یعنی رضاعتی سبب حرمت می‌شود که گرسنگی طفلی را که غذایی جز شیر با معده او سازگار نیست سد کند. (ابن حجر، 127/9)

110-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
داده‌باشد؛ اما حیوانی آیه یا آیاتی از قرآن را ببلعد و عملاً آن را از قرآن ساقط کند؟
صرف نظر از آن که آیا آن حیوان توان بلعیدن چنان شیئی را داشته است یا نه و آیا آیه
ناسخ و آیه منسوخ، هر دو، بر یک صفحه نوشته شده بوده‌اند یا خیر.
از موضوع ابا داشتن ام سلمه و دیگر ازواج پیامبر(ص) از پذیرش محرمیت به واسطه
چنین رضاعی (رضاع کبیر)، می‌توان دلیل دیگری بر بی اساس بودن این روایت اتخاذ
گردد. زیرا اگر چنین محرمیتی در برهه‌ای از زمان مشروع بوده، دلیلی برای مخالفت
ازواج پیامبر اکرم (ص) با آن وجود ندارد.
افزون بر این، اگر چنین آیه‌ای وجود داشت، باید کاتبان، حافظان و همسران پیامبر(ص)
از آن مطلع بودند و آن را نقل می‌کردند؛ حال آن که آیه‌ای متضمن این مطلب از آنان
گزارش نشده‌است.

روایت تدوین «مصحف عایشه»

عایشه از غلام خود، ابو یونس درخواست کرد که برای او (بر اساس مصاحف موجود)
مصحفی بنگارد و هنگامی که به آیه «حافظوا علی الصلوات» (البقره، 238) برسد به
او خبر دهد. چون به این آیه رسید، عایشه به او املا کرد که: «و صلاه العصر».
(مسلم، 112/2)

نقد متنی

از این روایت به دست می‌آید که عایشه در زمان پیامبر اکرم (ص) مصحفی نداشته
است؛ زیرا اگر چنین بود از غلام خود نمی‌خواست بر اساس مصاحف موجود برای
او مصحفی بنگارد. دیگر آن که وی مصحف موجود را به رسمیت نمی‌شناخت، زیرا
بر اساس اجتهاد و میل خود در آن تغییر ایجاد کرد و تعبیر «صلاه العصر»¹ را به آن

1- عبارت فوق در روایت عایشه به صورت های گوناگون نقل شده است. از جمله: «صلاه العصر»، «و
صلاه العصر» و «و هی صلاه العصر» (شوکانی، 256/1) که بر معانی گوناگون دلالت دارند.

تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی ----- ۱۱۱
افزود.^۱ دیگر آن که معلوم نیست مستند عایشه در افزودن تعبیر پیش گفته به قرآن چه بوده است؛ زیرا قرآن با نظارت و تصدی شخص پیامبر اکرم (ص) در عصر رسالت تدوین شده و کسی را اجازه تغییر آن نیست. (برای آگاهی از مهم‌ترین دلایل جمع قرآن در عصر رسالت نک: فقهی زاده، ۲۹-۴۲) نکته دیگر آن که عایشه در روایت مورد بحث، در اسقاط آیه «رضاع کبیر» از قرآن و مخالفت همسران پیامبر (ص) با آن، نامی از مصحف خود نبرده و به آن استناد نکرده است.

نتایج مقاله

- ◆ ابهامات و تعارضات گوناگونی در این روایات تاریخ قرآنی که از عایشه در صحیحین نقل شده، وجود دارد که پذیرش آنها را با مشکلات فراوانی روبرو می‌کند.
- ◆ جبرئیل (ع) در قرآن با صفات «روح القدس»، «روح الامین» و «رسول کریم» توصیف شده است و بنا بر این می‌توان انتظار داشت که از چنین موجود کریمی هرگز جز رفتار کریمانه سر نزنند.
- ◆ مقام و منزلت پیامبر اکرم (ص) نسبت به جبرئیل (ع) اقتضاء داشت که روح الامین متواضعانه در محضر رسول خدا (ص) زانو بزند و آیات و حیاتی را بر ایشان القاء کند؛ نه آن که در لحظه آسمانی بعثت، پیامبر اکرم (ص) را سخت بفشارد و بیازارد.
- ◆ وقار وطمأنینه بوده است و از این رو به دلداری، تسلی و روشنگری افرادی که نصیب آن‌ها از هدایت و کمال به پایه او نمی‌رسد محتاج نبوده‌اند.
- ◆ آغاز رسالت پیامبر (ص) و آن چه در آن لحظات میان خدا، پیامبر اکرم (ص) و جبرئیل (ع) روی داده است، حقیقتی است که دانستن آن اثری در هدایت و کمال بشر ندارد. از همین روی به طرح و توصیف آن، نه تنها در «کتاب هدایت» (البقره، ۲)، بلکه در کلام ائمه هدی (ع) نیازی وجود نداشته است. معدود روایات موجود نیز به کلیت

۱- اگر عبارت فوق به صورت «و هی صلوه العصر» به «و صلوة الوسطی» عطف شده باشد، می‌توان آن را توضیح تفسیری آیه دانست. اما در دیگر حالات این فرض منتفی است.

112-----منهاج - سال ششم، شماره دهم، بهار و تابستان 1389
مسأله اشاره نموده و از پرداختن به جزئیات ماجرا خودداری کرده‌اند. (نک: سیدرضی،
خطبه قاصعه؛ کلینی، 176/1؛ مجلسی، 262/18)
♦ قبول صحت روایات عایشه در باب «رضاع کبیر» و «تدوین مصحف»، متضمن قبول
وقوع تحریف به نقیصه در قرآن است که به هیچ روی نمی‌توان قابل پذیرش دانست.
♦ طبق بررسی‌های این مقاله، روشن است که ابهامات و تعارضات گوناگونی در این
روایات تاریخ قرآنی که از عایشه در صحیحین نقل شده، وجود دارد که پذیرش آنها را
با مشکلات فراوانی روبرو می‌کند.

کتابشناسی

- 1- قرآن کریم.
- 2- ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات فی دین الامامیه، دارالمفید، بی‌جا، 1414 ه.ق.
- 3- ابن حزم، علی بن محمد، المحلی، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
- 4- ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- 5- ابن مکرّم، محمد (ابن منظور)، لسان العرب، ادب الحوزة، قم.
- 6- ایباری، ابراهیم، تاریخ القرآن، دارالکتاب المصری، قاهره، 1405 ه.ق.
- 7- بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1400 ه.ق.
- 8- ابن حنبل، احمد، مسند حنبل، دار صادر، بیروت، بی‌تا.
- 9- حجّتی، محمد باقر، تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1360 ه.ش.
- 10- حجّتی کرمانی، علی، درآمدی بر تاریخ و علوم قرآن، مشعل دانشجو، تهران، 1376 ه.ش.
- 11- حمیری، عبد الملک بن هشام، السیرة النبویة، مکتبة محمد علی صبیح، مصر، 1383 ه.ق.
- 12- دارمی، عبدالله بن عبد الرحمن، سنن دارمی، نشر استانبول، استانبول، 1401 ه.ق.
- 13- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1346 ه.ش.
- 14- سیدرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشرقین،
1379 ه.ش.
- 15- شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، مطبعة المصطفی، مصر، 1447 ه.ق.
- 16- صدر، سید حسن، نهاية الدراية، نشر مشعر، بی‌جا، 1354 ه.ش.

- تعارض و ابهام در مدلول چند روایت تاریخ قرآنی -----۱۱۳
- 17- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الاعلمی، بیروت، 1393 هـ.ق.
 - 18- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بریل، لیڈن، 1879م.
 - 19- عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص)، دارالهادی، بیروت، 1415 هـ.ق.
 - 20- عسقلانی، محمد بن علی (ابن حجر)، الاصابة، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1415 هـ.ق.
 - 21- عسگری، مرتضی، احادیث امّ المؤمنین عائشة، توحید، بی جا، 1414 هـ.ق.
 - 22- همو، تهذیب التهذیب، دارالفکر، بیروت، 1404 هـ.ق.
 - 23- فقهی زاده، عبدالهادی، پژوهشی در نظم قرآن، انتشارات جهاددانشگاهی، تهران، 1374 هـ.ش.
 - 24- قزوینی، محمد بن یزید (بن ماجه)، سنن ابن ماجه، دارالفکر، بیروت، بی تا.
 - 25- کردی، محمد طاهر، تاریخ القرآن و غرائب رسمه و حکمه، بی نا، بی جا، 1372 هـ.ق.
 - 26- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1363 هـ.ش.
 - 27- المامقانی، تلخیص مقباس الهدایة، تلخیص الغفاری، علی اکبر، جامعه الامام الصادق (ع)، تهران، 1369 هـ.ش.
 - 28- مجتهد زنجانی، ابو عبدالله، تاریخ قرآن، محمدی علمیه، بی جا، 1341 هـ.ش.
 - 29- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، دارالوفاء، بیروت، 1403 هـ.ق.
 - 30- معارف، مجید، درآمدی بر تاریخ قرآن، نبأ، تهران، 1383 هـ.ش.
 - 31- معرفت، هادی، تاریخ قرآن، سمت، تهران، 1381 هـ.ش.
 - 32- نکونام، جعفر، مقاله تفسیر سورة علق در بستر تاریخی، مقالات و بررسی ها (نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران)، شماره 74، 1382 هـ.ش.
 - 33- نیشابوری، مسلم، الجامع الصحیح، دارالفکر، بیروت، بی تا.
 - 34- یانگ، هیو، فیزیک دانشگاهی، ترجمه فضل الله فروتن، نشر علوم دانشگاهی، تهران، 1371 هـ.ش.